

خدایان خندان، باکره‌هاک گریان

خنده در تاریخ ادیان

نویسنده: بنولد سلا گیلوس

www.ketab.ir

مترجم:

قربان عباسی

زبان و ادبیات اسلامی، دانشگاه تهران

زبان و ادبیات اسلامی، دانشگاه تهران



کتابخانه مرکزی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

سرشناسه: گیلوس، اینگ ویلد سلید، ۱۹۵۱ - م

Gilhus, Ingvald Saellid

عنوان و نام پدیدآور: خدایان و اله‌ها: گریان: خنده در تاریخ ادیان/ نویسنده
اینولد سلید گیلوس، مترجم قربان عباسی؛ ویراستار محسن
ساکتی.

مشخصات نشر: قزوین: شمع آوید، ۱۴۰۳.

مشخصات ظاهری: ۲۴۸ ص.

شابک: ۹۷۸-622-90806-7-2

وضعیت فهرست: فیبا

نویسی

یادداشت: Laughing gods, weeping virgins : laughter

عنوان اصلی: Laughing gods, weeping virgins : laughter

1997., in the history of religion

موضوع: خنده -- جنبه‌های مذهبی -- مطالعات تطبیقی

Laughter -- Religious aspects -- Comparative studies

شناسه افزوده: عباسی، قربان، ۱۳۵۷ -، مترجم

شناسه افزوده: abbasi, Qorban :

رده بندی کنگره: BL۶۵:

رده بندی دیویی: ۲۹۱/۳

شماره: ۹۶۳۸۱۵۱:

کتابشناسی ملی

اطلاعات رکورد: فیبا

کتابشناسی

کد پیگیری: 9636444:



خدایان خندان، باکره‌ها که گریان: خنده در تاریخ ادیان

Ingvild Sælid Gilhus (27 Januar 1951)

نویسنده: اینوولد سَلید گیلهوس (۱۹۵۱)

مترجم: قربان عباسی

ویراستار: محسن ساکی

چاپ: اول، ۱۴۰۳

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۰۸۰۶-۷-۲

قیمت: ۲۷۰۰۰۰ تومان

حروف چینی، صفحه‌آرایی: انتشارات شمع آوید

طراح جلد: صنم پورکلباسی

چاپ و صحافی: پیشگام

شمارگان: ۳۰۰ جلد

انتشارات شمع آوید

کد نشر: ۱۶۰۱۹

تلفن: ۰۹۱۲۱۸۲۷۵۲۵ - مدیر مسئول: محسن ساکی

ایمیل: shameavid.pub@gmail.com

سایت سفارش خرید و تهیه نسخه الکترونیکی: <https://chaponashr.ir/shameavid>

فروشگاه فروش کتاب:

قزوین، میدان نخیکان، ضلع شرقی دانشگاه آزاد قزوین، شهر کتاب قزوین [insta: Qazvin.bookcity](https://chaponashr.ir/shameavid)

همه حقوق چاپ و نشر این کتاب برای انتشارات شمع آوید محفوظ است.

تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه از جمله فتوکپی، الکترونیکی، ضبط و ذخیره در

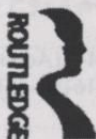
سیستم‌های بازیابی و پخش بدون دریافت مجوز قبلی و کتبی از ناشر ممنوع است.

این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.

LAUGHING GODS, WEEPING VIRGINS

Laughter in the History of Religion

Ingvild Sælid Gilhus



London and New York

First published 1997
by Routledge
11 New Fetter Lane, London EC4P 4EE
This edition published in the Taylor & Francis e-Library, 2004.
Simultaneously published in the USA and Canada
by Routledge
29 West 35th Street, New York, NY 10001
© 1997 Ingvild Sælid Gilhus

All rights reserved. No part of this book may be reprinted or reproduced or utilized in any form or by any electronic, mechanical, or other means, now known or hereafter invented, including photocopying and recording, or in any information storage or retrieval system, without permission in writing from the publishers.

British Library Cataloguing in Publication Data
A catalogue record for this book is available from the British Library

Library of Congress Cataloging in Publication Data
Gilhus, Ingvild Sælid
Laughing gods, weeping virgins: Laughter in the History of
Religion/Ingvild Sælid Gilhus.
p. cm.

Includes bibliographical references and index.
1. Laughter—Religious aspects—Comparative studies. I. Title.
BL65.L3G55 1997
291.2—dc21 96-53412

ISBN 0-203-41160-9 Master e-book ISBN

ISBN 0-203-71984-0 (Adobe eReader Format)
ISBN 0-415-16197-5 (Print Edition)

فهرست مطالب

پیش‌درآمد مترجم	۹
مقدمه	۲۱
۱ خاور نزدیک باستان: خنده تمسخرآمیز و خنده باززایی	
آفرینش، دگرش و مهار	۴۵
خدایان و آدم‌ها	۴۹
یهوه و نبرد علیه خنده اروتیک	۵۰
خنده الهی: مسیرها و پیامدهای آن	۵۶
۲ یونان: هنگامی که خنده به ناگفته‌ها می‌رسد	
خدایان حيله گر / خدایان جاودان	۶۰
زنان خندان	۶۶
بین تراژدی و کمدی	۷۱
خنده آشوبناک	۷۷
۳ روم: از نقد خنده تا خنده انتقادی	
تمام کسب‌وکارهای خنده‌آفرین مبتذل‌اند	۸۱
خنده انتقادی	۸۳
گشت‌وگذار با خدایان	۸۷
حیوانات و اسرار	۹۰
انسان الهی و تمسخر مسیحیت	۹۵
خداحافظی با خنده	۹۸
۴ مسیحیت اولیه: خنده میان جسم و روح	
پدران کلیسا و پدران بیابان	۱۰۲
باکره‌های گریان	۱۰۸
آیا کسی خندید؟	۱۱۱
فرقه خنده‌آلود یهوه و مسیح خندان	۱۱۳
اسطوره‌شناسی گنوسی	۱۱۹
خنده معنوی	۱۲۲

۵ مسیحیت قرون وسطی: کارناوال، پیکر مسیح و خنده‌های بدنی ۱۲۵

جشن احمقان	۱۲۸
تغییر شکل شام خداوند و بالا بردن الاغ	۱۳۲
کارناوال در دین	۱۳۷
پیکر مسیح (کورپوس کریستی)	۱۳۸
نمایش دوم چوپان	۱۴۰
مصلوب شدن مسیح	۱۴۳
خنده مجسم	۱۴۸
از بدن تا ذهن	۱۵۲

۶ مدرنیته و بازسازی مجدد خنده: کسالت کلیسایی و خنده‌درمانی ۱۵۵

باختین و خنده آرمان شهری	۱۵۷
اسطوره‌شناسی پست‌مدرن	۱۶۱
مسیح شوخ طبع	۱۶۴
مسیحی خندان	۱۶۷
شوخی‌های انتقادی	۱۷۴
قهقهه در راهروها	۱۷۶

۷ دین شوخی‌ها: آغاز رابطه با شرق ۱۸۱

بودیسم با خنده می‌آید	۱۸۲
گورو شوخ طبع	۱۸۶
یک نماد کلیدی	۱۸۸
خود مطلق / جهان نسبی	۱۹۳

نتیجه‌گیری ۱۹۷

یادداشت‌ها	۲۰۳
کتابشناسی	۲۲۱
نمایه	۲۳۹

پیش در آمد مترجم

پابلو نرودا^۱، شاعر شیلیایی، معتقد بود «خنده زبان روح است» و بازتابی از آنچه در ژرفای آن رخ می‌دهد. کورت ونه گات^۲، نویسنده نامی، هم‌سو با نرودا، خنده را «دویدن آرام در درون» می‌داند. چارلز بوکوفسکی^۳، گامی فراتر می‌نهد و می‌نویسد «وقتی می‌خندیم مرگ از گرفتن ما به خود می‌برد». در نگره او، خنده چالش گرفتن نیروی سهمناک مرگ است و آن را پس می‌زند. فئودور داستایوفسکی^۴ فقید نیز می‌گوید: «اگر می‌خواهید به درون روح انسان نگاهی بیندازید و کسی را به تسکین و آرامش خود را برای تجزیه و تحلیل شیوه سکوت کردن، سخن گفتن، گریه کردن او یا اینکه به قدر تحت تأثیر اندیشه‌های نجیب قرار می‌گیرد تباه نکنید. فرجام بهتری می‌گیرید اگر فقط او را در حال خنده تماشا کنید». از دید داستایوفسکی، خنده معیار فراکاوی و سنجش جان است، آینه‌ای است که هر آن می‌تواند به زلال‌ترین شکل خود، روح و انفعالات آن را بازتاب دهد. به تعبیر شکسپیر^۵ «با خنده می‌توان چروک‌های قدیمی روح را از رخسار آن سترده» و به زعم میلتون برله، «خنده تعطیلات لحظه‌ای است». لختی است که روح و تن آدم به تعطیلات می‌رود و پژواک سرخوشی و لذات آدمی است. با خنده آدمی زخم‌های عاطفی را التیام می‌دهد و روح را ترمیم می‌کند.

ویکتور فرانکل^۶ از بازماندگان هولوکاست هیتلر که مرگ را به چشم دیده است و از

1 Pablo Neruda (1922-2007)
2 Kurt Vonnegut (1904-1973)
3 Henry Charles Bukowski (1920-1994)

4 Fyodor Dostoevsky (1821-1881)
5 William Shakespeare (1564-1616)
6 Viktor Frankl (1905-1997)

دوزخ آشویتس جان به‌دربرده می‌نویسد: «اگر نمی‌توانستم بخندم هرگز نمی‌توانستم دوام بیاورم. خنده من را برای آنی که شده، از این وضعیت وحشتناک بیرون می‌کشید، به‌اندازه‌ای که قابل تحمل شود. خنده به ما اجازه می‌دهد از رویدادی عقب‌نشینی کنیم، با آن برخورد کنیم و سپس به جلو حرکت نماییم». ویکتور هوگو^۱، خالق رمان سترگ بینوایان، اشاره می‌کند: «خنده همان آفتابی است که زمستان را از چهره انسان دور می‌کند». و سرانجام هنری برگسون^۲، فرزانه برنده جایزه نوبل که خودش کتابی در باب خنده نگاشته است آن را «نیروی اصلاحی» می‌داند. نیرویی که آن لموت به زبانی طنزگونه آن را شادی گازدار معرفی می‌کند. می‌توان به این فهرست نام صدها نویسنده و چامه‌سرا و فیلسوف را افزود که درباره خنده و شادی گفته و سروده‌اند؛ اما به‌راستی چه نیروی سهمناکی در این پدیده عاطفی انسانی نهفته است که برخی از سر عناد و نادانستگی به کار آن رفته‌اند، آن را شماتت کرده و در نکوهشش گاهی تا حد نوشتن رسالات نیز پیش رفته‌اند.

شاید در نگاه نخست عجیب بنمایند اما بافت‌های تاریخی سرکوب خنده و شادی را گزارش کرده‌اند. رمان «نام گل سرخ» نوشته اودسو^۳ اندیشمند ایتالیایی، نمونه والا و تیزبینانه‌ای است از آنچه بر سر خنده و طنز رفته است و به می‌دهد کلیسا چگونه خندیدن را نماد لودگی و وقاحت و سبک مغزی تلقی کرده و کتاب‌های مدافع خنده را برای پیروان خود ممنوع اعلام کرده است.

در قرون وسطا، در فضایی گوتیک، وهمناک و تاریک، مرگ‌هایی مشکوک و رویدادهای عجیب رخ می‌دهد. «اودسو» (راوی رمان نام گل سرخ)، منشی و شاگرد دانشمندی انگلیسی به نام «ویلیام» است و با او برای انجام مأموریتی به این دیر می‌رود و ویلیام گشایش راز مرگ‌ها را بر عهده می‌گیرد، مرگ‌هایی که از سوی اصحاب کلیسا نشانه تباهی آسمانی و دسیسه‌چینی اهریمنی تعبیر می‌شود، ولی ذهن خردباور ویلیام کوشش می‌کند برای آن‌ها دلایلی دانش‌ورزانه و زمینی بیابد. این، موضوع محوری رمان «نام گل

1 Victor Hugo (1802-1885)

3 Umberto Eco (1932-2016)

2 Henri Bergson (1859-1941)

«سرخ» است. ولی آنچه در کتابخانه دیر می‌گذرد، محور بنیادین داستان است. کارگزاران دیر که باور دارند «همه حقایق شایسته فرورفتن در همه گوش‌ها نیست و نباید وقت راهبان، صرف کنجکاوی بی‌خردانه شود و ممکن است بر اثر خواندن برخی کتب به دام دیو بیفتند»، رفت‌وآمد به کتابخانه دیر را که دست‌نوشته‌های نایاب در آن است، ممنوع کرده‌اند و تنها کتابدار «که وظیفه حفظ گنجینه جهان مسیحیت را در برابر تحریف‌گران کلام بر عهده دارد»، مجاز است که وارد آن شود و تصمیم می‌گیرد چه کتابی برای مراجع شایسته است، زیرا «در اینجا دانش تنها برای مخفی ماندن است، نه برای روشن کردن اذهان» و این‌گونه استدلال‌های دستگاه سانسور و نظرات صاحبان این فن را انعکاس می‌دهد؛ اما مهم‌ترین کتاب ممنوعه کتابخانه، پوشینه دوم بوطیقای ارسطوست. ارسطو در پوشینه نخست بوطیقا که بر تراژدی متمرکز است نوید می‌دهد که جلد دوم این کتاب را به خنده اختصاص دهد؛ اما در این کتاب یک رونوشت از جلد دوم این کتاب وجود دارد و آن‌هم در این کتابخانه است که اثر را به دست‌نویسی به آن را ندارند؛ چراکه از نگاه کارگزاران دیر، خنده امری شیطانی است که مایه تباهی می‌شود و خنده را ناروا و کتاب خنده را مایه گمراهی می‌دانند. «نام گل سرخ» در دیباچه ریشه‌ای با مقاومت اصحاب قدرت در برابر طنز، به جوهر خنده می‌رسد و نشان می‌دهد که چگونه خنده و طنز از آنجاکه با دودلی و تردید همراه است، با هنجارشکنی سروکار دارد، پرسشگر است، بنیان‌ها را به چالش می‌کشد و با مقاومت اصحاب قدرت روبه‌رو می‌شود.

دیرنشین پیر درباره کتاب ممنوعه خنده ارسطو می‌گوید: «این کتاب ممکن است به مرد دانا از همان لحظه آغازین چیرگی و زیرکی ویژه‌ای بدهد که با آن خلاف احکام را مشروع جلوه دهند... از این کتاب ممکن است هدف مخرب جدیدی به وجود آید که ترس از مرگ را در نتیجه آزادی فکر از میان ببرد. ما آفریدگان گناهکار اگر بدون ترس باشیم، چه خواهیم بود؟ اگر خنده مایه لذت همگان باشد، باید این خودسری عامیانه تحت کنترل قرار گیرد، سرکوب شود و به وسیله مجازات ریشه‌کن گردد». در این میان ویلیام که احساس می‌کند میان ممنوعیت این کتاب و رخداد مرگ‌های گمان‌انگیز ارتباطی باشد،

کوشش می‌کند راز این پیوند را کشف کند. داستان مناظره‌ای دربارهٔ خنده و کمدی است که یکسوی آن ویلیام فرانسیسکین شکاک قرار دارد و سوی دیگر، نظام جزم‌اندیش و عبوس دیر و رویکرد دیرنشینان در برابر جوهر هنجارشکن و بنیاد گریز خنده و طنز و شادی است که نشانه زنده‌بودن جامعه است.

درجایی هیربرد دیر (یورج) می‌گوید: «آرمان شعرا از سرودن شعر، ایجاد وجد و نشاط است و وجد و نشاط را با حقیقت کاری نیست.» او با اقامهٔ این دلیل که مسیح هیچ‌گاه نمی‌خندید و هیچ‌گاه کمدی یا داستان و افسانه نمی‌گفت، معتقد است: «کمدی ژانر بی‌ارزشی است و خنده عملی پست است و شوخی در ردهٔ امور قبیح و متلک و مطالب مزخرف و بی‌معنی است و کمدی‌ها را کفار و مشرکان نوشته‌اند تا تماشاگران را به خنده وادارند و اجازه نمی‌دهیم که پیروان ما دهان به این کلمات (هجو) بیالایند؛ زیرا آلوده‌شدن به این گونه سخنان، زندان ابدی نصیب انسان خواهد کرد و این‌ها به‌مثابه زهرمار کشنده می‌باشند. من و این گفتگوهاست که ریشه راستین دشمنی یک‌سوی گفت‌وگو با خنده و طنز و دفاع طرف دیگر از آن آشکار می‌شود: خنده و طنز از آنجا که سوژه را به تمسخر می‌کشد و او را تحقیر می‌کند، برابر اصحاب قدرت اثری خردکننده دارد و زیان‌بار است. یورج درجایی می‌گوید: «خنده، خنده از ترس شیطان‌رهایی می‌بخشد. رعیت درحالی که می‌خندد، خود را ارباب تصور می‌کند زیرا مقام خود را نسبت به سرورش تغییر داده است ... آن کس که می‌خندد به آنچه می‌خندد معتقد نیست و از آن چیز تنفر ندارد. پس خنده آدمی را برای مبارزه با چیزهای بد آماده نمی‌کند. اگر به چیزهای خوب بخندیم، منکر نیروی گسترش‌یابنده خوبی شده‌ایم. از این‌رو قانون می‌گوید دهمین درجهٔ تواضع و فروتنی این است که انسان زود خنده سر ندهد.»

در برابر این نگاه، ویلیام طنز را از این جهت که همه‌چیز را به بازی می‌گیرد، بهترین ابزار آشکارگر حقیقت می‌داند: «شاید مأموریت کسانی که به نوع بشر عشق می‌ورزند این است که مردم را به خندیدن به حقیقت وادارند؛ زیرا حقیقت تنها درجایی وجود دارد که بتوانیم از شهوت جاهلانه برای کشف حقیقت آزاد شویم». او در این میان به نگاه ارسطو استناد

می‌کند و به اثرات مثبت خنده بر روح و روان آدمی و جامعه می‌پردازد و می‌گوید «در کمدی با برانگیختن وهم و ترس، صفای باطن به وجود می‌آید»؛ زیرا تمایل به خنده نیرویی برای نیکی است که با تلقین لذت و ایجاد روح شادمانی به صفا و پاکی می‌رسیم و خنده مثل استحمام می‌ماند که عقده‌ها و دیگر گرفتاری‌های بدن را درمان می‌کند. همچنین ممکن است در سایه آوردن معماها و لطیفه‌ها و استعاره‌های غیرمنتظره ارزش آموزشی نیز داشته باشد، هرچند ظاهراً به نظر دروغ می‌آید. همچنین برای رد نظری باطل که موجب نقض خرد انسانی می‌شود، بعضی اوقات خنده سلاح خوبی خواهد بود. خنده موجب می‌شود خط بطلان بر کار زشت کاران کشیده شود و حماقت آن‌ها را برملا کند. آنگاه شواهدی تاریخی ارائه می‌دهد تا ثابت کند که چگونه خنده و هزل دشمن را خوار می‌کند. بازگفت فرازهایی از این گفتگوها به خوبی نمایانگر فاصله میان نگاه جزم‌اندیش و نگاه آزاد در برابر هنر و طنز است:

«یورج: خنده موجب تکان دامن بدن می‌شود، شکل صورت را به هم می‌زند و فرد را مانند میمون می‌کند.

ویلیام: میمون‌ها نمی‌خندند. خنده منحصر به انسان است.
یورج: معلوم نیست هر چیزی که منحصر به انسان باشد خوب باشد. اینکه خنده تنها اختصاص به انسان دارد نشانه محدودیت ماست چون ما فقط گناه می‌کنیم...

ویلیام: کتاب‌های بسیاری هستند که درباره کمدی سخن می‌گویند و خنده را می‌ستایند. چرا این کتاب (کمدی ارسطو) این اندازه ترس در دل تو انداخته است؟
یورج: چون این کتاب را فیلسوفی نوشته است.

ویلیام: اما در مورد بحث خنده چه چیز مایه ترس شده بود؟ با از بین بردن کتاب نمی‌توانید خنده را از میان ببرید.

یورج: نه! بی‌گمان، ولی خنده نشانه سستی، تباهی و کودنی جسمی است. خنده مایه سرگرمی روستاییان و بدمستان است. دستاویز دفاع ساده‌لوحان است و حتی برای توده مردم امری بیهوده و بی‌ربط است. درحالی که او کتاب خنده را ترقی داده و به پایه هنر رسانده و از آن موضوعی فلسفی ساخته و به دین خیانت می‌کند.»

در یک کلام، «نام گل سرخ» بیانیه‌ای رویاروی نادانی و خشک‌مغزی از رهگذر دفاع از کم‌دی است. کتاب نشان می‌دهد چگونه کوران‌دیشان در آتشی که از جهل خود بر می‌افروزند نه تنها خود را بلکه تاریخ و بشریت را به انحطاط می‌کشانند. بیهوده نیست که در انتها یکی از تکان‌دهنده‌ترین عبارات این کتاب از زبان ویلیام به اودسو بازگو می‌شود که جوهر و درون‌مایه این رمان خواندنی و گیراست: «یورج هم کاری شیطانی کرد، زیرا بی‌نهایت حقیقت را دوست داشت. او به اندازه‌ای به‌قدری به عقایدش که آن‌ها را حقیقت می‌پنداشت عشق می‌ورزید که حاضر بود هر چیزی را که خلاف آن بود، از بین ببرد.»

در کتابی که در دست دارید نمونه‌های فراوانی از سرکوب خنده و شادی بازگفته شده است که کلیسا و مسیحیت چگونه عبوس و ترش‌روی، خنده و شادی را بر پیروان خود حرام اعلام کرده و آن‌ها را هم پای لوسیفر و اهریمن و شیطان تلقی می‌کرد. برای آن‌ها خنده شلیکی به ماه حقیقت بود و تنها بهره‌اش وقاحت، لودگی، بی‌خردی و سبک‌مغزی بود. می‌گفتند «خنده از بی‌خردی می‌خندد و چون خندم که خرد سخت گرفته است گریانم»؛ اما خنده ملازم شادی است. سرکوب خنده در نهایت سرکوب شادی و نیروی زندگی است و به‌زعم منتقدان، فقدان آن به‌منزله پیشروی به بی‌خردی و تنگ‌دلی ویرانگر و ویرانی تندرستی ذهن است. شاید با فهم و اندریافت کاری که خنده و شادی بود که مدافعان آن به تعبیر میخائیل باختین^۱، خنده و شادی را به کارناوال تبدیل کرده و آن را به مراسم آیینی خود ارتقا می‌دادند. خنده عامل رهایی‌بخشی بود.

باختین در کتاب «رابله و خنده او»، صدای خنده رابله رمان‌نویس را در رمان گارگانتوا کشف می‌کند؛ خنده درون وضعیت و رهایی‌بخش. در ابتدا باختین بینش خود از ژانر رمان را ارائه می‌دهد، بینشی در برابر ایده رسمی دولت شوروی از هنر و ادبیات، دولتی که سعی می‌کرد فرمول‌های تمرکزگرای سفت‌وسختی برای رمان ترسیم کند. از نظر او، رمان در پیوند با توده مردم و مناسکشان، همچون کارناوال‌ها است. در توصیف باختین، توده مردم از عوام‌زدگی و کارناوال‌ها از مراسم رسمی دولتی و کلیسایی البته جدا است. عامه مردم

که باختین از طریق رمان رابله از آن‌ها سخن می‌گوید، آدم‌هایی هستند که بیشتر ناسزاگوی‌اند تا مدیحه‌گو و با وجود هراسشان، از هر مجالی برای سرباززدن از قوانین اخلاقی و سیاسی تحمیلی استفاده می‌کنند. از استالین می‌ترسند؛ اما ترسشان را به ستایش از او تبدیل نمی‌کنند. باختین در کتاب خود توضیح می‌دهد که چگونه در دنیای رابله، وضعیت وخیم سیاسی و اجتماعی با نوعی گروتسک خاص کوچه و بازار از روان افراد بیرون ریخته می‌شود. مایکل هلکوئیست^۱، مفسر باختین با این تعبیر در کتاب «باختین و جهانش»، جان کلام وی را به‌خوبی نشان می‌دهد: «خنده مردمی یا کارناوال، جهانی ویژه به خود را در برابر جهان رسمی، کلیسایی مخصوص به خود را در برابر کلیسای رسمی و دولتی مخصوص به خود را در برابر دولت رسمی بنا می‌کند»، خنده‌ای ویرانگر و جمعی از خلال ارائه تصویری شوخ طبع و غیررسمی از آنچه همواره ارائه می‌شود.

جان مارمز^۲، استاد دانشگاه هتلی در ایالت نیویورک آمریکا، در کتابی با عنوان «خندیدن به هیچ چیز: شوخ طبعی به معنای سخن به نیهیلیسم»، به جستار رابطه میان خنده و نیهیلیسم می‌پردازد. متن اثری قابل توجه و آموزانه است که با واکاوی نیهیلیسم رو به تزاید در عصر جدید و معانی مختلف آن، سلاخی به نام خنده را از جنس خودش در برابر آن قرار می‌دهد. ریشه‌های بحث مارمز به میخائیل باختین، اندیشمند روس، بازمی‌گردد. از دید جان مارمز، «شوخ طبعی کنشی است شکوهمند که به ما اجازه می‌دهد با این ناسازی بنیادین در زندگی روبه‌رو شویم». درواقع خنده و شوخ طبعی ظرفیتی است برای رویارویی آسان‌تر با ناسازی نیهیلیستی زندگانی و تفسیر این چندوچونی به چیزی سرگرم‌کننده. این به‌درستی همان پرسمان توان موجود در نیهیلیسم است. مارمز از راه فراکاوی جوک‌ها و شوخ طبعی‌ها نشان می‌دهد که راه‌حل چیرگی بر خطر نیهیلیسم موجود در زیست واقعی‌مان، بهره‌گیری از امکانات همین زندگی و بیم‌زدایی از تناقض حیات با یادگیری خندیدن به خودمان است. فرد و جامعه‌ای می‌تواند بر ترس‌های وجودی‌اش غلبه کند که بتواند به خودش بخندد. مارمز اشاره می‌کند:

باید به این فکر کرد که چگونه خنده و شوخ‌طبعی به‌مثابه پروژه‌ای شخصی برای رهاشدن از تناقضات و ناهمخوانی‌های زندگی مدرن را می‌توان به‌عنوان راه‌حلی گروهی (همان کارناوال باختینی) دید. شوخ‌طبعی و خنده سازوکار رهاشدن از ناسازی موجود در هستی اجتماعی و سیاسی و فشار توان‌فرسای هر نوع نظامی است که می‌خواهد بی‌معنایی زندگی را به‌نوعی قدرت سرکوب‌کننده پیوند دهد. در جهانی پر از خشونت، نابرابری، تنگدستی، گتوهای آوارگی و پناهندگی و در یک کلام ساختار زده یا به تعبیر کافکا افیون‌زده، دست‌انداختن تمام آن چیزهایی که می‌خواهد وضعیت را عادی و بهنجار نشان دهد راه‌حل است. این که جامعه‌ای بتواند به خودش و فرآورده‌هایش بخندد به تعبیر کانت، نشانی است برای برون‌رفت از نابلگی و به تعبیر فروید چیره‌شدن بر سیطره ناخودآگاه.»

خندیدن و گریستن را می‌توان همچون دو کنش بنیادین عاطفی و فیزیولوژیک انسان تعریف کرد. اگرچه از نظر بسیاری از اندیشمندان، خندیدن و گریستن دو عمل مختص به انسان است. ریشه‌های روانی و نموده‌های جسمانی این دو فعالیت چنان در انسان درهم‌تنیده‌اند که هم از خندیدن و هم از گریستن، هر یک بر چشمانش می‌نشیند و حتی کلمات «قهقهه» و «هق‌هق» حروف و هجاهای یکسانی دارند. پذیرش این امر که خنده و گریه دو بُعد بنیادین واقعیت و هستی آدمی هستند، خود را به‌صورت نمادین در دوچهره یا پرسونای تئاتر باستان و آمیزه کم‌دی درام نیز نشان داده است.

از دیرباز، خنده و گریه در بافت‌های فرهنگی متفاوت و در طول تاریخ معناها، ارزش‌ها و بازنمودهای متفاوتی داشته‌اند. البته آنچه با صراحت و تأکید در مرکز توجه و دیدگاه‌های ارزش‌گذار قرار گرفته بیشتر خنده بوده است، چه در مقام فضیلتی شایان ارج و چه به‌عنوان ردیلتی سزاوار نکوهش. از دو مفهوم خندیدن و گریستن، آنچه در زیباشناسی ادبی نقشی زایا و تعیین‌کننده داشته، مفهوم خنده بوده است. اندیشیدن و تعمق در کنش خنده و مشتقات آن، عرصه گسترده و پیچیده‌ای برای معانی و رفتارهای مبتنی بر خنده ایجاد کرده است: طنز، هجو، ریشخند، شوخی، لطیفه، فکاهی.

دو چهره‌ی فلسفی یونان، دموکریت و هراکلیت را نماد دو رویکرد متفاوت به خنده دانسته‌اند که به صورت‌ها، تناسبات و ترکیب‌های گوناگون در فرآیند فلسفی غرب تأثیرگذار بوده‌اند. هراکلیت بر این مبنا که حکمت و فرزانی فلسفی حکم می‌کند که فیلسوف باید شریک غصه دنیا باشد و به حال دنیا بگریزد و دموکریت فرزانی را در فاصله گرفتن از جهان و خندیدن به حال اسفناک آن می‌داند.

میخائیل باختین، نظریه‌پرداز ادبی روس، در اثر مشهورش، رابله و دنیای او را با نقل قولی از الکساندر هرتسن آغاز می‌کند: «کار خیلی جالبی خواهد شد اگر تاریخ خنده را بنویسیم» و در ادامه با بررسی تاریخی، تحولات آن را در سده‌های میانه و دوران رنسانس تشریح می‌کند. آن چنان که باختین نشان داده است، رابله در پنج‌گانه پانتاگروئل و گارگانتوا ارتباط خلاق میان ادبیات و آیین‌های کارناوالی، نمایش‌های کمیک و رئالیسم گروتسک (واقع‌گرایی مبتنی بر طنز سیاه) برقرار می‌کند. ادبیات رابله آمیزه‌ای از خنده، شوخی و خوشباشی و البته آزادی از بند پایگاه‌های رسمی و ساختارهای سیاسی و دینی، در محیطی مشترک یا به تعبیر باختین، «مکالمه‌ای» است. همان سروانتس نیز انعکاسی از همین خنده‌های رهایی‌بخش رنسانسی بود. طنازی نیروی شوخ در برابر سنت‌های قدیمی و قدرت‌های مسلط است.

اواخر سال ۱۹۹۹، گونتر گراس^۱، پیر بوردیو^۲ را به خانه‌اش در «لوبک» دعوت می‌کند. این دو نویسنده و جامعه‌شناس باهم به بررسی وضع اجتماعی و روشنفکری می‌پردازند و هر دو اوقاتشان تلخ می‌شود. ناگهان مکالمه میان آن‌ها داغ می‌شود و «بورديو» می‌گوید: «می‌گن خیلی جدی هستید، دوران ما دوران خنده نیست، حقیقتاً چیز خنده‌داری وجود ندارد.» گونتر گراس در جواب می‌گوید: «من ادعا نکردم که در دوره خوش و خندانی زندگی می‌کنیم؛ اما معتقدم که خنده نیش‌داری که توسط ابزارهای ادبی تولید شود، نوعی اعتراض به شرایط اجتماعی است.» بی‌علت نیست که گونتر گراس که با ماجراهای «گارگانتوا» و بلاغت «فرانسوا رابله» آشناست، به خوبی‌های اعتراضی روحیه طنز اشاره

می‌کند: او می‌گوید: «این - خنده شیطانی - هیچ ربطی به سرگرمی دلالان تفریحات سالم یا قهقهه‌های وقیحانه‌ای ندارد که نشانه همدستی میان یک گروه هم‌طراز است و حتی با خنده انتقادی‌ای که با آبروریزی از قدرت‌مداران موجب به‌دست‌آوردن شهرت شخصی می‌شود، نیز ارتباطی ندارد. اینجا مقصود، خنده عنان‌گسیخته‌ای است که محصول سنتی هزارساله است». خنده در چه شرایطی می‌تواند به ابزار مقاومت در دست مظلومان تبدیل شود؟

باختین می‌نویسد تمامی حوزه‌های ادبیات واقع‌گرایانه در سه قرن اخیر، دقیقاً پوشیده از عناصر و تکه‌های رئالیسم شوخ‌طبع است: «ویکتور هوگو در نخستین صفحات کتاب «گوشت نتردام» جشن دیوانگان را توصیف می‌کند، همان‌طور که در «پرای دو پولی» اثر «برتولت برشت» و «طبل» اثر «گوتتر گراس». آیا خنده، اعتراضی علیه وضعیت اجتماعی است؟ تظاهرات خیابانی که در طی آن توده‌های مردم میدان‌های عمومی را اشغال می‌کنند و حکومت را دست می‌اندازند و مورد انتقاد قرار می‌دهند - با ماسک، کاریکاتور، شعارهای تمسخرآمیز - می‌همین وجه کارناوالی هستند. چه کسی می‌گوید که خنده نیش‌دار، ویرانگر و سازنده، دیگر هیچ‌گاه دوران جدید را در میدان‌های عمومی به صدا در نمی‌آورد».

در فرهنگ و ادبیات غنی ایران‌زمین نیز همواره شاهد تکاپویی دو نوع ادبیات بوده‌ایم. در یک‌سو ادبیات رسمی و خشک دربار و هر آنچه نظم مسلط تولید و ترویج کرده است و در دیگر سو ادبیات انتقادی و صدا البته طنز و فکاهی و هجو که سابقه‌ای بس دیرینه دارد. از سویی، ادبیات زاهدان خشک مقدس و جانماز آب‌کش بوده است و از دیگر سو، عرفان شاد و زندگی‌ستای ایرانی. بی‌سبب نیست که مولانا خطاب به مخاطبان خود می‌نویسد:

ای گروه مؤمنان شادای کنید همچو سرو و سنبُل آزادی کنید

و اضافه می‌کند:

گرچه از روز ازل خرم و شادان زادم عشق آموخت مرا نوع دگر خندیدن

به قول دکتر عباس باقری در مقدمه کتاب «خنده» اثر هنری برگسون، عارفان و فیلسوفان اشراقی معتقد بودند که پروردگار عالم مبتهج بالذات است؛ یعنی در ذات خود ابتهاج و شادمانی دارد و این ابتهاج ذاتی باری تعالی را ریزشی است و شادمانی موجی پدید می‌آورد که عالم از آن هستی می‌یابد. سعدی نیز «خرمی» خود را ناشی از خرمی خدا می‌داند. در پرتو این عشق و زندگی‌ستایی است که حافظ در برابر زهاد خشک اعلام می‌کند که زهد با خود عبوسی می‌آورد و ناکامی:

عبوس زهد به وجه خمار ننشیند

غلام دولت دُردی کشان خوش‌خویم

و سنایی غزنوی می‌سراید:

عنکبوتان مگس قدید کنند

عارفان در دمی دو عید کنند

تأکید بر شادی و خرمی، عشق و تبسم عارفانه، عیش و سرمستی و چالاکی و چابکی روح و ستیز با زهاد خشکه‌مقدس و ترش‌روی که با خود عبوسانه‌شان زندگی را بر خود و دیگران تنگ می‌کنند چنان است که در هیچ دوره‌ای از تاریخ ادبیات ایران زمین نمی‌بینیم که شاعری طنزگوی پا به میدان نبرد نهد و زاهدان ریایی را به مصاف نطلبید و خواجه‌وار نسراید:

نظام بی‌نظام ار کاف_____رم خواند

چراغ کـُـذب را نبـود فروغی

مسلمان خوانمش زیرا که نبود

سزوار دروغی جـ_____ز دروغی

(خواجه‌نصیرالدین طوسی)

و این چنین خنده بر لبانمان بنشانند. تا به قول عبید زاکانی از روح ستمدیده تاریخی‌مان دفع آفات کند. عبید در مقدمه رساله اخلاق‌الاشراف، رسالت طنزپرداز را دفع آفات و امراض روحی و اجتماعی می‌داند. البته در مقدمه رساله دلگشا، کارکرد دیگری هم بر آن

اضافه می‌کند که همانا «دفع ملال و تفریح بال» است و بر این مبنا نام رساله‌اش را «دلگشا» می‌گذارد تا با نیروی کلماتش ملال از جان خسته ایرانی بزداید و دلش را بگشاید و خاطر حزینش را طربناک نماید. بی‌سبب نیست که در رساله صد پند از همه مخاطبانش می‌خواهد که این آدم‌نماها را لعنت کنند:

ابرو درهم کشیدگان، گره در پیشانی آورندگان، سخن‌های به جد گویان، ترش‌رویان، کج مزاجان، بخیلان، بد ادبان و دروغ‌گویان!
این لعنتی‌ها چه می‌خواهند؟

یک پس‌گردنی جانانه که عبید در وصف فضایل آن نوشته است، از فضایل پس‌گردنی این که حُسن خُلق به بار آورد و ترش‌رویان را منبسط می‌سازد و دیگران را می‌خنداند. پس بخندیم و شاد باشیم و شادی را تکثیرکنیم و عبوس‌چهرگان را عبیدوار لعن کنیم. به خنده‌هایمان یک بدهیم و قهقهه بلند سر دهیم و خنده را به مبارزه‌ای برای ترویج و تکثیر شادی بدل کنیم. شاه‌نبودن خود بزرگ‌ترین انتقامی است که می‌توان از زمانه ناساز گرفت.

دکتر گیلهوس در این کتاب، با ظرافت به تاریخ خنده در دل ادیان رفته است و به شیوه‌ای جامعه‌شناسانه انگیزه و آماج سرکوب آن را در فرهنگ و دریاچه و روزنه تازه‌ای بر فهم پیچیدگی‌های روح انسانی گشوده است. این کتاب را تقدیم می‌دارم به همه آنانی که در سمت زندگی، آزادی و شادی ایستاده‌اند و از هنر عظیم انسانی‌شان که همانا لبخند بر لبان آوردن است دریغ و کوتاهی نمی‌ورزند.

تردید ندارم تو هم که این کتاب را به‌دست گرفته‌ای از زمره و تبار آنانی؛ چون این دغدغه خنده است که تو را به دست گرفتن این کتاب تحریض کرده است.

قربان عباسی ۱۴۰۳

مقدمه

دین و خنده پدیده‌های متفاوتی از زندگی انسان هستند: دین به دیدگاهی والا و جدی درباره هستی مربوط می‌شود، درحالی‌که خنده واکنشی بدنی و بیشتر غیرجدی است. به عبارت دیگر، به نظر نمی‌رسد دین و خنده باهم سازگار باشند؛ اما چنین است. به سختی دینی را می‌توان یافت که به نفعی شامل خنده نباشد، چه در اساطیر و آیین‌ها و چه در رساله‌های الهیاتی. در بسیاری از آیین‌ها، خدایان خنده‌دار، فریکاران، ابلهان مقدس، کارناوال‌ها، کمدی‌ها و تلخ‌بازی‌ها از آیین علمی به شمار می‌روند. امر مضحکه‌آمیز، امر مقدس را مسخره می‌کند؛ و امر مقدس، امر مضحکه‌آمیز را سرکوب. وقتی خنده برای مدت کوتاهی دنیای مقدس را درنوردد، نظم الهی به عنوان اعتبار قراردادی آشکار می‌شود.

این کتاب تحلیلی است بر چگونگی استفاده از خنده به عنوان نمادی در اساطیر، آیین‌ها و جشن‌های ادیان غربی و بدین ترتیب نقش بستن آن در گفتمان دینی را بررسی می‌کند. این کتاب درباره تأثیر رهایی‌بخش خنده‌های دینی، شادی‌های بهشت یا طنز مذهبی نیست. از آنجاکه هدف من بررسی نشانه‌ای است نه صدا، موضوع من هرگز خنده گذرای فرد نیست؛ بلکه خنده‌ای است که برای همیشه در فرهنگ حک شده و حفظ شده است؛ تمرکز من بر خنده در بستر دین خواهد بود.

خنده به دلیل گستاخی و تهدیدی که برای نظم موجود ایجاد می‌کند، بارها نقد و بررسی قرار گرفته است. حداقل از زمان افلاطون، خنده، موضوع پژوهش‌های علمی بوده است. فیلسوفان یونانی آن را محدود می‌کردند و متکلمان مسیحی آن را محکوم می‌کردند.

به‌ویژه راهبان و باکره‌های کلیسای اولیه، باید چهره جدی خود را در قبال آن حفظ می‌کردند. بودائیان توصیه‌های دقیقی درباره نحوه خندیدن بوداها و راهبان و سایر مردان مقدس بالقوه ارائه کرده‌اند؛ اما به همان شدت که برخی ادیان سعی در مهار خنده داشته‌اند، برخی دیگر از نیروی فوران گونه و فرح‌بخش آن بهره برده‌اند، همان‌طور که مثلاً در آیین یونانی باستان دیونیسوس، خدای خنده، در قهقهه زدن راهبان زن، در اسطوره‌سازی گنوسی‌ان درباره خنده مسیح به هنگام مصلوب شدن، در جشن ابلهان و دلکان در قرون وسطی و در جنبش‌های کاریزماتیک مسیحی امروزی که مردم روی زمین در راهروی کلیسا می‌غلطند، غلبه بر خنده غیرقابل کنترل است. به‌طور خلاصه، خنده در ادیان شکوفا می‌شود. ابهام آن را به ابزاری مناسب برای بیان تجربه دینی و همچنین به نمادی قدرتمند در الهیات تبدیل می‌کند. خنده مانند دین در تقاطع میان بدن و ذهن، فرد و جامعه، عقلانی و غیرعقلانی قرار دارد. هنگامی که خنده در جهان دین نفوذ می‌کند، ارتباطات غیرمنتظره‌ای میان عناصر شبکه دینی آشکار می‌کند و معانی جایگزینی را برای معانی مفسران اصلی دین مذکور ایجاد می‌نماید.

به عبارت دیگر، خنده موضوعی پربار برای تاریخ ادیان است و بررسی شیوه‌های مختلف آن بسیار ارزشمند است. با این حال، در تاریخ ادیان، خنده به‌ندرت مورد بحث قرار گرفته است. چرا؟ یک پاسخ این است که پژوهشگران این حوزه در توهمی گرفتار شده‌اند که دین مسئله‌ای جدی است و جای خنده ندارد. علاوه بر این، پژوهشگران که غالباً بیشتر به دین هنجاری علاقه‌مند هستند، تمایلی به توجه کافی به اشکال طنزآمیز نداشته‌اند؛ اما دلیل به همان اندازه مهم دیگر، این است که تاریخ ادیان مدت‌هاست بیشتر به مطالعه موجودات معنوی معطوف بوده تا نمادها و عباراتی که ریشه در زندگی انسان دارند. در این کتاب، می‌خواهم خنده را پدیده‌ای مرکزی در حیات انسان در نظر بگیرم که با قدرتی غیرقابل مقاومت در ادیان فوران می‌کند، یا به‌طور ابزاری‌تر، مردم به‌عنوان ابزاری برای تجربه جهان، دسته‌بندی اشکال آن و قضاوت درباره ارزش‌هایش به کار می‌گیرند.

خنده، بدن و دو زمینه از معنی

خنده چیست؟ پاسخ قطعی به این پرسش ناممکن است؛ خنده هم‌زمان چند چیز است و از فرهنگی به فرهنگ دیگر یکسان نیست. می‌توانیم بگوییم که خنده بیان احساسی است که منحصر به انسان بوده و بنابراین به‌عنوان خطی حائل میان انسان و حیوان تلقی می‌شود. انسان‌ها هنگام قلقلک دادن بدن و شنیدن یا تجربه چیزهای خنده‌دار می‌خندند. خنده نیز مانند گریه که می‌تواند ناشی از آسیب به بدن یا اخبار غم‌انگیز باشد، توسط تحریک بدن یا تحریک عقل و طنز و... ایجاد می‌شود. با این حال، میان مهارت‌های شناختی بسیار توسعه‌یافته‌ای که برای لذت‌بردن از شوخی‌ها لازم است و واکنش انفجاری بدن به نام خنده، تفاوت وجود دارد.

خنده، بیان ثابت انسانی با معانی ثابت نیست؛ برعکس، معانی آن متفاوت است. خنده مانند سایر حالات انسانی، بخشی از فرهنگ است و جایگاه و عملکرد آن با فرهنگ تعیین می‌شود. اغلب، خنده نتیجه شوخ‌طبعی است؛ اما همیشه این‌طور نیست. خنده تمسخرآمیز ارتباط چندانی با شوخ‌طبعی ندارد و هنگامی که خنده نتیجه شوخی است، همان‌طور که در آیین یونانی دیمتر^۱، جایی که شوخی‌های مسخره‌آمیز آیینی شده بود، خنده بیشتر در نسبت با آیین و نه به‌طور محدود با شوخ‌طبعی توضیح داده می‌شود. به عبارتی، حوزه خنده و شوخ‌طبعی ممکن است باهم تداخل داشته باشند و کاملاً هم‌پوشانی ندارند. بنابراین، در اینجا «شوخ‌طبعی» به‌عنوان کلید اصلی برای تفسیر خنده انتخاب نمی‌شود. در این کتاب، به دنبال زمینه‌های نمادین مهمی بوده‌ام که خنده در آن‌ها ظاهر می‌شود. همان‌طور که اشاره کردم، یکی از این زمینه‌های مهم بدن انسان است. در این ارتباط، ما در مورد بدن انسان به‌عنوان موجودیتی زیستی صحبت نمی‌کنیم، بلکه درباره بدنی صحبت می‌کنیم که از فرهنگ شکل گرفته است، ذهن انسان تصور می‌شود

۱- دیمتر الهه یونانی کشاورزی و برداشت محصول بود که بر محصولات، غلات، غذا و حاصلخیزی زمین نظارت داشت. او دختر خدایان کروئوس و رئا، خواهر و همسر زئوس و مادر پرسفون، ایاکوس، پلوتوس و دموفون بود. دیمتر همچنین با دنیای اموات، سلامتی، تولد و ازدواج مرتبط بود. اسطوره‌های او اغلب حول محور دخترش پرسفونه می‌چرخد که توسط هادس ربوده شد و باعث شد دیمتر باروری را از زمین دریغ کند و به تغییر فصول و چرخه‌های زندگی منجر شود.

به‌عنوان نمادی دینی تلقی می‌گردد. مکان و معنای خنده در یک دین خاص با استفاده نمادین آن دین از بدن انسان مرتبط است؛ بنابراین یکی از اهداف این کتاب بیان این نکته است که چگونه معنای خنده با ساخت و تفسیر بدن در ادیان در طول اعصار مرتبط بوده است.

به‌طور کلی، بدن نظام نمادین بزرگی است که افکار و احساسات درمورد انسان‌ها و دنیایشان نقش می‌بندد. بدن از طریق سطح و منافذ خود، جهان انسان و غیرانسان را به هم متصل می‌کند. ماده و نمادها از طریق منافذ آن سرازیر می‌شوند. خنده گشودگی داوطلبانه و شدید بدن انسان است؛ به‌ویژه وقتی فرد با صدای بلند می‌خندد و دهانش کاملاً باز می‌شود، خیلی بیشتر از زمانی است که صحبت می‌کند یا غذا می‌خورد. از آنجاکه خنده گشودگی بدن است، به‌لحاظ ساختاری با سایر منافذ بدن مانند گوش و چشم مرتبط است و از آنجا که خنده چیزی است که از بدن بیرون می‌ریزد، ممکن است با مواردی مثل عطسه، گریه یا انزال همسوس باشد. این نوع ارتباطات در اساطیر و آیین‌های دینی بهره‌برداری می‌شود، جایی که برای گشودگی و بستگی بدن اغلب توسعه می‌یابد (لوی - استروس ۱۹۷۰: ۱۲۵). برای مثال، در آیین‌های باروری، نمادها و اعمال حاکی از جنسیت و تولد، اغلب با شوخی‌های مستهجن و خنده همراه است. به‌طور نمادین، این شوخی‌ها به چگونگی بازشدن بدن انسان برای جریان زندگی و باروری انسان‌ها، حیوانات و مزارع اشاره می‌کنند.

خنده به‌عنوان گشودگی همچنین نشان می‌دهد که در حاشیه بدن قرار دارد؛ بنابراین می‌تواند دو کارکرد داشته باشد: نشان‌دادن گشودگی دوستانه به جمع خودی و بستن خصمانه علیه افراد خارجی. خنده مرزهای جهان را کاوش می‌کند. وقتی خنده به چیزهای غریبه حمله می‌کند تا بهتر بتواند خودش را تعریف کند، به شکل تمسخر و کفر در می‌آید و به نیرویی خطرناک تبدیل می‌شود. خنده اگر در استراتژی‌های سرکوب یا مقاومت به کار رود، می‌تواند بیان دینی قوی باشد و همیشه نشانه‌ای از چیزی باشد.

به‌دلیل ماهیت خشونت‌آمیز و فوران آن، خنده معمولاً قدرتمند، مخرب یا حیات‌بخش

تلقی می‌شود. با این حال، به معنای نهایی اشاره نمی‌کند، بلکه نشانه‌ای است که معانی مختلفی را در برمی‌گیرد. با وجود فقدان محتوای معنایی ثابت در خنده، معانی مضحک در دین اغلب در دو حوزه پدیدارشناختی متضاد دسته‌بندی می‌شوند که تقریباً توسط موارد زیر تشکیل می‌شوند:

- ۱- خلقت و تولد، شادی، جنسیت و شهوت؛ غذا و نوشیدنی‌های مست‌کننده؛ جشن‌ها و کمدی‌ها؛ رقص؛ وجد، جنون و حکمت؛
- ۲- ویرانی و مرگ؛ تمسخر و شرم؛ استهزاء و کفر؛ تراژدی.

این دو حوزه به ترتیب با ارزش‌های حیات‌بخش و ویرانگر آمیخته شده‌اند. وجود دو نوع خنده متفاوت این پرسش را مطرح می‌کند که آیا آن‌ها منشأ متفاوتی دارند؟ بسیاری از تلاش‌ها برای پاسخ به این پرسش، به زیست‌شناسی تکاملی و تکامل میمون‌ها و نخست‌یسانان متوسل شده‌اند و منشأ فیزیولوژیک متفاوتی را برای دو نوع خنده فرض می‌کنند، اغلب با این اشاره صریح که خنده پرخاشگرانه نوع ابتدایی‌تر خنده است (لورنز ۱۹۶۳، ون هوف ۱۹۷۱).

اشاره به میمون‌ها نسبتاً آشکار است؛ این نشان می‌دهد که خنده به دلیل نمایش پرسروصدا و معانی چندوجهی، مخالفت با زبان معمولی و فقدان محتوای معنایی ثابت، پدیده‌ای آزادرنده تلقی می‌شود. این ویژگی‌ها که ذاتی خنده هستند، ممکن است تمایل به پیوند محکم خنده با حوزه حیوانی ایجاد کنند؛ اما این نوع حرکت ما را با پارادوکسی مواجه می‌نماید: طبق گفته ارسطو^۱، خنده ویژگی انسان است، چیزی که ما را از حیوانات جدا می‌کند. چگونه خنده می‌تواند هم ما را از حیوانات جدا کند و هم ما را به میمون‌ها پیوند دهد؟

۱- ارسطو معتقد بود که مردم غالباً به حقارت و زشتی دیگران می‌خندند که باعث خوشحالی و شادی آن‌ها از احساس برتری‌شان می‌شود و با شناسایی چگونگی ایجاد خنده، ارسطو مفهوم آترالیا را پیشنهاد کرد که طنز را در سلسله‌مراتب سرگرمی قرار می‌دهد که کسالت در انتهای پایینی و خرسندی در انتهای بالایی آن است. او معتقد بود که حالت ایدئال در میانه این دو افراط است که از آن به عنوان قاعده زرین اعتدال یاد می‌شود. ارسطو در مورد شوخ‌طبعی و خنده محتاط بود، اما او ویژگی‌های مثبت امر کمیک را می‌ستود و معتقد بود که کسی که بتواند نگرش درستی نسبت به شوخ‌طبعی و خنده پرورش دهد، می‌تواند آن را رهایی‌بخش بیابد.

در پژوهشی فرهنگی مثل این کتاب، ارتباط خنده با میمون، به اندازه تمایل به ارزیابی خنده پرخاشگرانه به عنوان ابتدایی‌تر از خنده بازیگوش، به بن‌بست خورده است. آنچه در رابطه با این مطالعه دربارهٔ خنده مهم است، شیوهٔ ظهور آن به عنوان بیان نمادین غنی انسانی با شیوه‌ها و معانی مختلف است. در این کتاب، دو حوزهٔ اشاره‌شده در بالا به صورت حوزه‌های نمادین یا پدیدارشناسانه در نظر گرفته می‌شوند، نه اینکه با رفتار میمون‌ها توضیح داده شوند.

نظریه‌های خنده

خنده پدیده‌ای همه‌کاره است و مطالعه‌اش در رشته‌های مختلفی از فلسفه گرفته تا علوم اجتماعی و روان‌شناسی دنبال شده است. نظریه‌های خنده به معانی، علل و کارکردهای خنده و همچنین مکانیزم‌های درگیر در تولید طنز می‌پردازند. سه نظریه اصلی دربارهٔ اینکه چرا انسان‌ها می‌خندند وجود دارد که معمولاً به عنوان نظریه برتری، نظریهٔ تناقض و نظریهٔ رهایی توصیف می‌شوند. به طور خلاصه:

- ۱- **نظریهٔ برتری:** خنده را در زمینهٔ قلیهٔ بر قربانی و پرخاشگری علیه او تعریف می‌کند. (تعریف ارسطویی)
- ۲- **نظریهٔ تناقض:** خنده را ناشی از کنار هم قرار گرفتن هم‌زمان دو معنای متضاد می‌داند. معنای آشکار ناگهان به نفع معنای غیرمنتظره کنار گذاشته می‌شود.
- ۳- **نظریهٔ رهایی:** تأکید می‌کند که خنده فشار روانی را کاهش می‌دهد. ما به چیزهای ممنوعه، چیزهایی که معمولاً انرژی خود را صرف پنهان کردن آن‌ها می‌کنیم، می‌خندیم. خنده بیانگر رهایی است که با کاهش فشار احساس می‌شود و به این ترتیب به عنوان سوپاپ اطمینان برای فرد و جامعه عمل می‌کند. این نظریه‌ها با هر رویکردی که داشته باشند، همگی خنده را پدیده‌ای جهانی در نظر گرفته‌اند. آن‌ها ظرایف رابطهٔ خنده با معنای فرهنگی و تغییر را درک نمی‌کنند. در این مطالعه، از بینش‌های ارائه‌شده توسط این نظریه‌های موجود به عنوان ابزاری برای جست‌وجوی معانی فرهنگی و دینی استفاده می‌شود. یک مثال می‌تواند نشان دهد که

این نظریه‌ها چگونه می‌توانند سودمند باشند: وقتی کشیشان پایین‌رتبه در فرانسه در اواخر قرون وسطی الاغی را به داخل کلیسا بردند، شوخی کردند و خندیدند (تناقض)، اسقف‌ها و دیگران را که معمولاً آن‌ها را کنترل می‌کردند، مسخره کردند (برتری) و ادعا کردند که مانند بشکه‌های شراب در حال تخمیر هستند که اگر برای کاهش فشار باز نشوند، می‌ترکند (رهایی) (گیلهوس ۱۹۹۰). «عید الاغ» هم‌زمان تمام نظریه‌های ذکرشده در بالا را تأیید می‌کند که در این مورد به زیبایی یکدیگر را تکمیل می‌کنند. با این حال، هیچ‌یک از این نظریه‌ها معنای خنده در این جشن مذهبی را توضیح نمی‌دهند و همچنین به تحلیل راهبردهای قدرت و دانشی نمی‌پردازند که خنده بخشی از آن است. در تحلیل حاضر، بر معانی خنده تمرکز می‌کنم، نه علل خنده؛ حوزه خنده بیش از کارکردهای خنده؛ اهمیت فرهنگی خنده به جای روان‌شناسی احساسات و شناخت در فرایند طنز. خنده به عنوان محصولی فرهنگی و موضوعی تاریخی دیده می‌شود که به بدن انسان به عنوان نماد مرتبط است.

حتی اگر طنز اکنون به حوزه خاصی از دانش موضوع سمپوزیوم‌ها و ژورنال‌های سالانه تبدیل شده باشد، به‌ندرت پژوهشگرانی را پیدا می‌کنیم که به‌طور نظام‌مند با خنده و بدن به عنوان سازه‌های فرهنگی برخورد می‌کنند؛ اما برخی هستند: انسان‌شناس اجتماعی مری داگلاس^۱ خنده و شوخی را با اشکال اجتماعی مرتبط کرده است. داگلاس می‌گوید: «کنترل مختل شده بدن، هم ساختار شوخی و هم ساختار اجتماعی را منعکس می‌کند» (داگلاس ۱۹۷۵: ۱۰۱)؛ بنابراین او خنده را بخشی از تحلیل اجتماعی می‌کند. در این مطالعه، آثار داگلاس درباره خنده به همراه آثار منتقد ادبی روس میخائیل باختین و فیلسوف آلمانی پیتر اسلوتردایک الهام‌بخش بزرگی بوده است.

۱ مری داگلاس انسان‌شناس بریتانیایی بود که به خاطر کارش در زمینه فرهنگ انسانی، نمادگرایی و ریسک شهرت داشت. حوزه تخصصی او انسان‌شناسی اجتماعی بود. داگلاس از پیروان امیل دورکیم و از طرفداران سنت دورکیمی در انسان‌شناسی بود. کار او بر سازمان اجتماعی و پرورش اعمال عاملیت و ترکیب متمرکز بود. او بیشتر به خاطر کتابش «پاک و خطر: تحلیلی بر مفاهیم آلودگی و تابو» (۱۹۶۶) شناخته می‌شود که مدل‌هایی برای توضیح گسترده‌تر او از سازمان‌دهی اجتماعی و پرورش اعمال عاملیت و ترکیب ارائه کرد. کار داگلاس در مورد مذهب الگوهایی را برای توضیح گسترده‌تر او از سازمان اجتماعی و پرورش اعمال عاملیت و ترکیب ارائه کرد.

برخلاف داگلاس، باختین و اسلوتردایک بیشتر به اشکال فرهنگی تا اشکال اجتماعی علاقه دارند. باختین به عنوان بخشی از تحلیل خود از کار رابله، به کاوش فرهنگ خنده در قرون وسطی و رنسانس پرداخت (باختین ۱۹۶۸). او فرهنگ خنده را به عنوان ضد فرهنگ متعلق به مردم عادی به تصویر کشید و توجه به چگونگی بهره‌برداری از معانی بدن و فرایندهای آن را جلب کرد. پیترو اسلوتردایک ما را به فلسفه کلیون^۱ (اسلوتردایک ۱۹۸۳) بازمی‌گرداند. او بر طغیان کنترل نشده خنده‌های کلیون و هم‌ذات‌پنداری آن‌ها با بدن و لذت‌هایش تأکید می‌کند. اسلوتردایک، کلیون اصیل را با کلیون امروز مقایسه می‌کند: خنده کلیون مدرن محصول کنترل عقلانی است و فقدان احساس را نشان می‌دهد. کتاب اسلوتردایک همچون باختین، در ستایش بدن، بازیگوشی و خنده نوشته شده است.

باختین و اسلوتردایک به دوره‌های مختلف در تاریخ خنده تمرکز کرده‌اند. آثار هر دوی آن‌ها به درک این دوره‌ها کمک می‌کند و نمونه‌های درخشانی از رویکرد پدیدارشناسانه و ساختاری به خنده و بدن هستند. هر دو به مراحل گذشته خنده در آثار آن‌ها روشن شده است، بلکه وضعیت فعلی خنده را در غرب انعکاس می‌کند. زمانی که باختین و اسلوتردایک به عصری بازمی‌گردند که در آن، خنده با بدن هم‌سو بود، تلاش‌های آن‌ها برای تعریف اصلی‌ترین حالات خنده در گذشته‌ای ایده‌آل‌سازی شده، به وضوح به خلق

۱ - منشأ نام کلی (Cynic) که از کلمه یونانی "کینیکوس" (به معنای "مانند سگ") گرفته شده، محل بحث است. دو روایت رقیب با استفاده از شخصیت آنتیستنس (که به طور بحث برانگیزی توسط دیوژن لائرتیوس به عنوان کلی اصلی شناخته می‌شود) منبع این نام را توضیح می‌دهند و روایت سوم از دیوژن اهل سینوپ استفاده می‌کند. روایت اول: گفته می‌شود آنتیستنس در "کینوسارگس" تدریس می‌کرد که یک کلمه یونانی است که ممکن است به معنای "سگ سفید"، "سگ چابک" یا حتی "گوشت سگ" باشد. کینوسارگس یک سالن ورزشی و معبد برای "نوتوی" (ناشهروندان) آتن است. "نوتوی" اصطلاحی است که به کسی اطلاق می‌شود که به دلیل اینکه از یک برده، بیگانه یا روسپی به دنیا آمده است، شهروندی آتن را ندارد. همچنین می‌توان "نوتوی" بود در صورتی که والدین شهروند باشند اما ازدواج قانونی نداشته باشند. طبق توضیح اول، اصطلاح کلی از مکانی گرفته شده است که بنیانگذار این جنبش در آن عبادت، ورزش و مهمتر از همه سخنرانی می‌کرد. چنین مشتق‌گیری مشکوک است زیرا نویسندگان بعدی می‌توانستند این داستان را از طریق قیاس با نحوه ایجاد اصطلاح «رواقی» از روی «استوا پویکیل» (رواق رنگارنگ) که زنان اهل کیتیم در آنجا تدریس می‌کرد، خلق کرده باشند.

اسطوره‌شناسی مدرن خنده کمک می‌کند. در بخش آخر این کتاب، نمونه‌هایی از آنچه من «باز اسطوره‌سازی خنده» در تفکر غرب مدرن می‌نامم، بررسی خواهند شد. از آنجایی که این اسطوره‌شناسی با کاربردهای مذهبی معاصر خنده درهم‌تنیده است، چنین اسطوره‌شناسی ارزش رمزگشایی دارد.

تاریخ ادیان

این کتاب در کنار پژوهش‌های قبلی درباره خنده، مرهون تاریخ ادیان، به‌ویژه شاخه تطبیقی آن است. دین تطبیقی رویکردی قدیمی در حوزه وسیع‌تر تاریخ ادیان است. این رشته محققانی مانند میرچا الیاده و جیمز فریزر را در میان پدران خود می‌شمارد. در طول قرن گذشته، دین تطبیقی در تلاش برای برقراری تعادل میان جهانی و فرهنگی، نظام‌مند و تاریخی، مدام بالا و پایین رفته است. یافتن تعادل میان الگوهای جهانی و معانی فرهنگی بسیار دشوار بوده و تلاش برای انجام این کار به‌راحتی می‌تواند به شکست پژوهشگر علمی منجر شود. با این حال، در این کتاب به جای بررسی تاریخی، تحقیقی تطبیقی، اما به شیوه‌ای متواضعانه‌تر از آنچه مقایسه‌گرایان اولیه انجام داده‌اند، انجام خواهیم داد.

در فصل‌های بعدی، به توصیف گرایش‌ها و دیدگاه‌های اصلی تاریخ خنده غرب می‌پردازم. برای توصیف گرایش‌های یادشده و انجام بررسی تاریخی منظم تلاشی نمی‌کنم. در عوض، بر سه دوره فرهنگی مختلف تمرکز می‌کنم: «خاور نزدیک باستان و فرهنگ‌های یونانی کلاسیک»، «فرهنگ هلنیستی و مسیحیت غرب» و «دوره مدرن». این دوره‌ها و ادیانی که به وجود آورده‌اند، از طریق جهان‌بینی‌ها و برداشت‌های تفاوتشان از انسان و بدن انسان، از یکدیگر متمایز می‌شوند. کاربردهای نمادین و دینی خنده در این دوره‌های مختلف ایستا نیستند؛ آن‌ها در طی این دوره‌های زمانی طولانی توسعه‌یافته و بخشی از فرایندهای کلی تاریخی هستند. اما تمرکز من بر رویدادهای تاریخی در مقیاس کوچک نیست؛ بلکه بر آنچه معرف هر دوره است، تمرکز داشته‌ام.

این سه دوره از هم متمایز در نظر گرفته می‌شوند، اما اشتباه است که دوره‌ها را با تاریخ‌های مطلق جدا کنیم؛ نگاهی انعطاف‌پذیر به نحوهٔ ادغام آن‌ها با یکدیگر ضروری است. با این حال، ما شاهد چرخش آشکار در مفهوم خنده در قرن چهارم پیش از میلاد در یونان هستیم، هم‌زمان با تحول فرهنگ کلاسیک یونان به فرهنگ هلنیستی، جایی که برای اولین بار خنده به موضوع انتقاد فلسفی و تلاش برای مهار آن تبدیل شد. همان اتفاقی که در اوایل دورهٔ مدرن، همان‌طور که در دکارت^۱ و هابز دیده می‌شود، رخ داد، وقتی که خنده دوباره به موضوع تفکر فلسفی تبدیل شد و با نگاهی بسیار انتقادی به آن پرداخته شد (مورنال ۱۹۸۹). در قرن بیستم، ارزش فرهنگی خنده دوباره تغییر کرده است و اکنون به‌عنوان چیزی مثبت و مطلوب در نظر گرفته می‌شود.

قرن چهارم پیش از میلاد و قرن شانزدهم و هفدهم میلادی نیز دوره‌های تحول عظیم فرهنگی و دینی هستند. این تحول به‌نوبه خود در چگونگی تغییر تصورات خنده در تقریباً همان زمان منعکس می‌شود. در یونان دوره‌های اصلی ذکرشده - خاور نزدیک باستان و یونان باستان؛ هلنیسم و مسیحیت غربی و دورهٔ مدرن - زمینه‌های غالب خاصی به‌شدت در تعیین کاربرد آیینی و معانی مذهبی خنده کمک می‌کنند. این زمینه‌های تفسیری غالب به‌ترتیب عبارت‌اند از: کیهان در دین خاور نزدیک باستان و یونان، جایی که خنده در خلقت و نگهداری جهان شرکت می‌کند؛ بدن در هلنیسم و مسیحیت غربی، جایی که خنده عمدتاً در متن بدن و روح و در درام نجات فردی درک می‌شود؛ و ذهن یا روان در دوره مدرن که خنده با عقلانیت انسان و با سلامت، شادی و دانش مرتبط می‌شود.

در هر دوره، خنده نقش‌های فرهنگی و دینی متمایز خود را دارد که ممکن است به‌صورت انواع و زیرانواع در نظر گرفته شود. درحالی که یک نوع مشخصهٔ یک دوره و آنچه در آن دوره غالب است، به این معنی نیست که این نوع در سایر دوره‌ها وجود ندارد. در

۱ - به عقیده دکارت، خنده زمانی رخ می‌دهد که فردی شگفتی یا شگفتی شادی را تجربه کند، زیرا این احساسات پتانسیل ایجاد خنده را دارند. او سه احساس را شناسایی کرد که معتقد بود بیشترین ارتباط را با طنز دارند: شگفتی، شادی و نفرت. دکارت معتقد بود که شادی به‌تنهایی قادر به ایجاد خنده نیست و باید با تمجب یا نفرت همراه شود. او همچنین پیشنهاد کرد که خنده یک تعامل میان بدن و ذهن است و اثرات فیزیولوژیکی خنده با شدت خنده در ارتباط است.

خنده ویژگی‌های جهانی و ارتباطی میان دوره‌ها وجود دارد. یک مثال آنچه منظورم است، نشان می‌دهد. مناسک بازرایی و باروری برای دورهٔ پیش از مسیحیت معمول است و خندهٔ بازرایی اغلب در چنین مناسکی یافت می‌شود؛ اما ما همچنین در اواخر قرون وسطای اروپا با اصطلاح ریسوس پاشکالیس^۱ مواجه می‌شویم. خنده روز عید پاک توسط کشیش برگزارکنندهٔ مراسم برای جماعت فراخوانده می‌شود. این خنده به رستاخیز مسیح مربوط بود و بدیهی است که برای رهایی نیروهای حیات‌بخش در انسان و طبیعت در نظر گرفته شده بود. از این نظر، اشتراکات زیادی با خندهٔ بازرایی دورهٔ قبل داشت.

قبل از اینکه به مطالعه دقیق انواع خنده در هر دوره بپردازیم، مرور کلی بر این دوره‌ها می‌تواند مفید باشد.

سه زمینه فرهنگی خنده در خاور نزدیک باستان و فرهنگ‌های یونانی کلاسیک

فرهنگ‌های عالی خاورمیانه و مدیترانه با فرهنگ‌های شناخته می‌شدند. اسطوره‌ها و آیین‌ها بر خلقت و نگهداری جهان و جایگاه انسان در جهان متمرکز بودند. آنچه ژان پیر ورنانت^۲ دربارهٔ یونانیان گفته است، اینکه آن‌ها «خودجوش کیهانی» بودند و هستی آن‌ها «بودن در جهان» بود، به راحتی می‌توانست در مورد همسایگان آن‌ها نیز به کار رود (ورنانت ۱۹۹۵: ۱۶، ۱۲، فینستاد ۱۹۸۷).

۱- *Risus paschalis* - همچنین به عنوان *Osterlachen* شناخته می‌شود، یک مراسم آیینی در مسیحیت است که شامل استفاده از طنز و خنده در فصل عید پاک است. اعتقاد بر این است که از باین سرچشمه گرفته است و حداقل از سال ۸۵۲ تا ۱۹۱۱ انجام می‌شده است. کشیش داستان‌های طنزآمیز را در خطبه‌های خود وارد می‌کرد و باعث خنده جماعت می‌شد. باور بر این است که این عمل نمادی از پیروزی زندگی بر مرگ و رستاخیز عیسی مسیح است. باین‌حال، باگذشت زمان، برخی از کشیش‌ها مجبور شدند برای برانگیختن خنده به داستان‌های خطرناک‌تری دست یابند که منجر به ابتلال این رسم شد. در واکنش به این امر، اصلاح‌طلبان با تأکید بر قداست و شأن این مناسبت، با اجرای آن مخالفت کردند. در عوض، در سنت پروتستان به موسیقی پیروزمندانه و شاد تبدیل شد تا حس مناسبت را منتقل کند. در قلب این آداب‌ورسوم این درک است که ما فقط با ذهن خود درک نمی‌کنیم، بلکه با احساسات خود نیز درک می‌کنیم. از طریق تشریفات است که می‌توانیم تا حدی اندوه رنج عیسی را بر روی صلیب درک کنیم. از طریق جشن است که ما لذت رستاخیز را عمیق‌تر تجربه می‌کنیم. سنت‌های مختلفی در اطراف عید پاک توسعه یافته، حفظ شده و تغییر یافته است تا این حس جشن را بیان کند. (م)

² Jean-Pierre Vernant.

ارتباطاتی که میان انسان‌ها و جهان جاندار اطرافشان وجود داشت، به چند طریق بیان می‌شد. یک‌راه مهم برای بیان این ارتباط کیهانی، از طریق بدن بود. بدن فیزیکی برای زندگی ضروری بود: بدون بدن، مردگان مجبور بودند به‌عنوان سایه‌های زیر زمین در قلمرو تاریکی، ای گال - بین‌النهرینی یا هادس یونانی، زندگی فلاکت باری را تحمل کنند؛ اما بدن نه تنها برای حفظ زندگی انسان ضروری بود، بلکه در حفظ جهان نیز مهم بود. هم‌ذات‌پنداری‌ای که تصور می‌شد میان بدن و جهان وجود دارد، به این معنی که بدن و جهان به هم مرتبط‌اند، برهم تأثیر می‌گذارند و یکدیگر را منعکس می‌کنند، پیامدهای گسترده‌ای داشت. جهان و انسان‌ها از بدن‌های مرده خدایان کشته‌شده یا از خون آن‌ها آفریده شده‌اند؛ جفت‌گیری خدایان، خدایان جدیدی به وجود آورد. بدن‌های مومیایی‌شده انسان نیز اهمیت کیهانی داشتند. یکی از ویژگی‌های مشترک میان فرهنگ‌های منطقه مدیترانه و خاور نزدیک باستان، بهره‌برداری از بدن انسان و حیوان به‌عنوان ابزاری برای توصیف، کاوش و حفظ جهان است. قربانی کردن حیوان، انسان و الهیت را به هم پیوند زد (بورگرت ۱۹۷۱، ژیراد ۱۹۷۷). احشای حیوانات آینه‌هایی از آینده بودند، کبد حیوان برای میان‌رودان منبع حکمت و غیب‌گویی بود، درحالی‌که رومیان با مشاهده پرواز پرندگان آینده را می‌خواندند.

اگر بدن هم‌ذات با جهان بود، پس انسان‌ها با عمل بر جهان آن را تغییر می‌دادند. خنده شادمانه باعث می‌شد جهان از زندگی ارتعاش پیدا کند.^۱ خنده نیرویی کیهانی بود. خنده‌ای که با شهوت‌رانی مرتبط است، همان‌طور که در آیین‌های دمیتر یونانی دیده

۱ - اکتاوپیو پاز در شعر «سالامندر» به بررسی ایده خنده به‌عنوان وسیله‌ای برای درک و تجربه جهان می‌پردازد. او پیشنهاد می‌کند که خنده راهی برای درک جهان از طریق استعاره یک آینه است که زیبایی و پیچیدگی زندگی را منعکس می‌کند. پاز همچنین خنده را با خورشید مقایسه می‌کند که در حومه شهر یافت می‌شود و منبع نور و گرما است. او خنده را راهی برای برقراری ارتباط با دیگران و یافتن معنا در جهان حتی در مواجهه با تاریکی و ناامیدی می‌داند. پاز معتقد بود که طنز که او آن را اختراع بزرگ روح مدرن می‌دید، نقش مهمی در شکل‌گیری آگاهی غربی و زیربنای رمان اروپایی داشته است. او طنز را شکلی از ابهام و چندصدایی می‌دانست که به افراد کمک می‌کرد تا بفهمند فرد بودن چیست و استدلال می‌کرد که به توسعه ایده حقوق بشر کمک شایانی کرده است. آثار پاز اغلب خنده را به‌عنوان مضمون نشان می‌دهد و او آن را نیروی قدرتمندی می‌دانست که می‌تواند قواعد و احکام مقدس را به آتش بکشد و راهی برای کشف اعماق احساسات و تجربیات انسانی باشد. (م)

می‌شود، جهان را خلق و بازآفرینی می‌کند. خنده تمسخرآمیز، فرد را در سلسله‌مراتب قدرت‌های انسانی و الهی محدود نگه می‌داشت، چنان‌که در رفتار خدایان بین‌النهرین با قهرمان انسانی، آداپا، دیده می‌شود. این دو نوع خنده بعدها به‌عنوان خندهٔ باززایی و خنده استهزا بحث خواهند شد و ما در فصول مربوط به فرهنگ‌های مدیترانه و خاور نزدیک، زیرمجموعه‌های مختلف این انواع را بررسی خواهیم کرد.

در خندهٔ باززایی و به صورت کنترل شده‌ای به کار می‌رود؛ اما خنده همیشه فوران می‌کند و گاهی این فوران از تلاش برای کنترل آن فرار می‌کند. خنده می‌تواند به قدرت خطرناک بی‌ثبات‌کننده تبدیل شود و ممکن است سرنوشت انسان‌ها و جهانشان را تغییر دهد. آن قدرت در خدای یونانی دیونیسوس دیده می‌شود. در آیین او، خنده به‌سوی آنچه هنوز اندیشیده نشده و ضعیف نشده، کشیده می‌شد؛ بنابراین به ابعاد آشفته‌هستی که وجود انسان بر آن بنا شده بود، دست‌نزد؛ آشفتگی که انسان‌ها با جدیت تمام برای مهار آن تلاش می‌کردند.

فرهنگ هلنیستی و مسیحیت غربی

اهمیت خنده در کیهان‌شناسی توسط ادیان مختلف امپراتوری روم به چالش کشیده شد. از میان خاکستر نسبیت دینی، مسیحیت ظهور کرد و خنده در شکاف مسیحی میان جسم و روح گرفتار شد. با مبهم شدن مفهوم بدن، خندهٔ مشکوک و موضوع بحث‌های شدید قرار گرفت. پیش‌درآمدی بر تغییر مفهوم سنتی بدن در دوران باستان وجود داشت، وقتی مفهوم انسانیت دستخوش تحولی عمیق شد. در دوران باستان، بدن عموماً کم‌ارزش تلقی می‌شد؛ آیین اورفئوس آن را چون گوری می‌دید. سلسله‌مراتب سه‌گانهٔ بهشت، زمین و دنیای زیرین با تصویر کیهانی بطلمیوسی که در آن زمین توسط کره‌های سیاره‌ای احاطه شده بود، تغییر کرد. بدن انسان از ماده ساخته شده بود و وجوه اشتراکی با عالم حیوانات داشت؛ اما روح با سیارات و ستارگان مرتبط بود. بر اساس باورهای رایج دربارهٔ مرگ، روح سرنوشت نهایی خود را در میان ستارگان پیدا می‌کرد و به جاودانگی آسمانی می‌رسید، یا به دنیایی قابل‌درک منتقل می‌شد.

درحالی‌که بدن به زمین بازمی‌گشت، ارواح کمتر تکامل‌یافته به بدن‌های جدید - حیوانی یا انسانی - بازمی‌گشتند. در طول زندگی، به طور ایده‌آل، روح عقلانی باید بر بدن حاکم می‌شد؛ با این حال، ارگانیسم مادی بی‌اهمیت نبود. برعکس، برای هماهنگی با اصل عقلانی انسان و با کل جهان هستی (به نقل از کوریگان، ۱۹۸۶)، باید سلامت و تناسب‌اندام خود را حفظ می‌کرد.

مسیحیان با شروع از پولس رسول، قداست را از کیهان سلب کردند. در دیدگاه مسیحی، ستارگان آسمان قدرت خود را از دست دادند و انسان به‌تنهایی در میان تمام گونه‌ها به‌عنوان تنها موجودی که به‌صورت خدا خلق شده بود، برجسته شد. اما در مسیحیت، بدن نیز معنای جدیدی به خود گرفت؛ هم‌زمان به‌عنوان وسیله‌ای برای رستگاری تلقی می‌شد. مسیحیت برخلاف تقریباً تمام فلسفه‌های رایج در آن زمان درباره بدن و روح، بر این باور بود که بدن برای رستگاری مقدر شده است. برای آن سرنوشت، بدن باید دائماً در حال تغییر و بازسازی قرار می‌گرفت.

مصلوب شدن نجات‌دهنده و رستخیز جسمانی او، هسته عقاید کلیسای اولیه مسیحیت و محوریت منسک‌های آن بود. از اولین اعلام رستخیز مسیح، گفتمان مستمری درباره بدن دنبال شد. این گفتمان شامل مباحث الهاتی درباره ماهیت مسیح؛ زندگی نمونه زاهدانه باکره‌ها، راهبان و پدران صحرا؛ دغدغه خون شهدا و پرستش یادگاران؛ مناظره‌ها در مورد معنای شام آخر؛ معرفی جشن عید کورپوس کریستی؛ اجرای نمایش‌های دینی و الی‌آخر بود که تا زمان اصلاحات دینی تداوم یافتند. بدن انسان به‌راستی به نماد مذهبی پرثمری تبدیل شده بود؛ رستخیز جسمانی به‌عنوان «مفهومی از شجاعت و خوش‌بینی والا» (به نقل از باینوم، ۱۹۹۵: ۳۴۳) جلوه کرد. اهمیت ارزش نمادین بدن قرن‌ها ادامه داشت و خنده به‌سرعت وارد این حوزه شد.

خنده کیهانی قدیمی، هم عمودی و هم افقی بود. خنده نظم جهان را حفظ می‌کرد، بالا را بالا و پایین را پایین نگه می‌داشت، آنچه درون بود را درون و آنچه بیرون بود را بیرون نگه می‌داشت. خنده جریان زندگی را در زمان خشکی جاری می‌کرد؛ در یونان، خنده به‌طور چشمگیری با ابعاد ناشناخته‌ها در ارتباط بود. خنده کیهانی در جهان

جایگاه داشت، جهان را تعریف می‌کرد و آن را در حرکت نگه می‌داشت؛ اما این دربارهٔ مسیحیت صدق نمی‌کند. خنده مسیحی در نقطهٔ اتصال بدن و روح قرار گرفت و هم به‌عنوان موضوع داوری و هم ابزاری برای داوری وارد گفتمان الهیاتی شد. خنده به بدن وابسته بود و این وابستگی بر اساس اینکه فرد خندان با روح (مانند گنوسیسم) یا با بدن (مانند کارناوال‌های قرون‌وسطی) یا با هر دو (مانند نمایش‌های مذهبی انگلستان) همراهی می‌کرد، متفاوت بود. از آنجایی که خنده در مسیحیت غرب به طور آشکارتر بخشی از گفتمان دربارهٔ بدن شد، کارکردها و معانی آن را می‌توان به طور سیستماتیک با مفاهیم اصلی بدن در این دین مرتبط کرد. همان‌طور که مفاهیم مسیحی بدن در قرون‌وسطی توسعه یافت، مفاهیم خنده نیز توسعه یافت. خنده از پدیده‌ای حاشیه‌ای در کلیسای اولیه به مرکز فرهنگ قرون‌وسطی تبدیل شد. در مسیحیت غرب، خنده همسایه‌ای می‌یابیم که معنوی است و به بخش اول دورهٔ ما تعلق دارد و خندهٔ مجسم کارناوال را می‌بینیم که به اواخر قرون‌وسطی تعلق دارد.

دورهٔ مدرن

فرایندهای پیچیدهٔ تاریخی و فرهنگی دست‌به‌دست هم دادند و خنده را محدود کنند. برداشت از بدن در طول زمان تغییر کرده است. از اواخر قرون‌وسطی، روند طبیعی بدن به‌تدریج پنهان و خصوصی شد (الیاس ۱۹۷۸). از آنجایی که خنده‌های بی‌اختیار به‌طور فزاینده‌ای با بدن مرتبط می‌شد، خنده با بی‌میلی نگریسته می‌شد و تلاش‌هایی برای سرکوب آن صورت می‌گرفت. حوزه‌ای که این تلاش‌ها در آن با موفقیت چشمگیری روبه‌رو شد، دین بود. پروتستان‌ها مؤمن بودند و با کلام به خدا خدمت می‌کردند. عبادات آن‌ها تمایل به رسمی و جدی بودن داشت و شوخی و لودگی به‌صراحت ممنوع بود. نگرش پروتستان‌ها شباهت زیادی به نگرشی داشت که در کلیسای اولیه و بخش اول قرون‌وسطی حاکم بود؛ اما این نگرش به چالش کشیده شد. در قرن بیستم، خنده با طنز و به‌طور خاص با توانایی انسان در درک تناقض همراه شده است: «فکر می‌کنم، پس می‌خندم» (پائولوس ۱۹۸۵). از آنجاکه خنده از حوزهٔ بدن به حوزهٔ عقل و ذهن منتقل شده

است، جایگاه آن به‌طور چشمگیری تغییر کرده است.

امروزه این یک امر بدیهی است که خنده برای انسان سودمند است. این پیامی است که فرهنگ از طریق چندین کانال پزشکی، جامعه‌شناسی، فلسفی و روان‌شناختی به ما منتقل می‌کند. درحالی‌که در سده‌های گذشته خنده موردانتقاد قرار می‌گرفت و با سبک‌مغزی یا شکاف میان فاتحان و قربانی‌ها مرتبط بود. امروزه خنده، آزادی و بازیگوشی را ترویج می‌کند. از دید پزشکی، خنده باعث شل‌شدن عضلات و آرامش مغز می‌شود و تندرستی و شادی را تقویت می‌کند. علوم اجتماعی نیز به این موضوع می‌پیوندند: نظریه‌های کارکردگرا چگونگی خدمت خنده به اهداف اجتماعی را روشن می‌کنند. این علوم با به‌کارگیری مفاهیمی چون «روابط شوخی»، «شوخی طبیعی»، «فریبکاران» و «آئین‌های عصیان» نشان می‌دهند که چگونه با خنده آیینی، خصومت به‌طور بی‌ضرری جلیقه می‌شود. پیام اخلاقی این روایت‌های انسان‌شناسی این است که خنده در فضای تعریف‌شده‌ای باکی‌فامت مفید است.

از آنجایی‌که خنده دوباره ارزیابی شده و اکنون عموماً برای فرد و جامعه مفید تلقی می‌شود، به‌عنوان بیان دینی مشروع به دین بازگردانده شده است. به‌طور کلی در مسیحیت امروز، خنده در طرح‌ها، کمیک‌ها، کتاب‌های جوک، کتاب‌هایی درباره‌ی کودن‌های مقدس و به‌ویژه در مورد عیسی‌ای شوخ‌طبع منعکس شده است.

هم‌زمان با این تحول در سنت مسیحی خنده بی‌خطر و سالم، خنده همچنین در گرایش شرق‌گرایی در غرب نیز وجود دارد. در اینجا خنده شامل خنده‌ای حکمت‌آمیز است که به‌ویژه از بودیسم الهام گرفته شده است. به‌عنوان مثال، این خنده را در ذن بودیسم و در چهره‌ی خندان دالایی لاما می‌بینیم. گونه‌ای صریح‌تر از تم «خنده حکمت شرقی»، خنده شوخ‌گونه اخیر «گورو-ی-بهاگوان سری راجنیش»^۱ و پیروانش است. خنده‌درمانی در زمان ما معمول است و همچون پیشینیان خود در تاریخ خنده دینی، در فصول بعدی شرح و ارزیابی خواهد شد.

^۱ guru Bhagwan Sri Rajneesh

بدین سان، سؤالات اصلی این پژوهش عبارت‌اند از: چه نوع خنده‌هایی در ادیان وجود دارد؟ معانی آن‌ها چیست؟ معنای خنده در ادیان چگونه با نحوه شکل‌گیری بدن توسط فرهنگ و استفاده از آن به‌عنوان نماد دینی در طول اعصار مرتبط است؟ در پی این پرسش‌های اصلی، سؤالات اضافی متعددی برای بررسی مطرح می‌شود، ازجمله: آیا خنده در ادیان عمده‌تأ به‌عنوان پلی میان انسان و امر الهی استفاده می‌شود یا بیشتر عصیان انسانی علیه خدایان است؟ آیا این یک سازوکار کنترل فرهنگی است یا ابزاری برای بیان آن نشده است؟ چرا خنده در برخی از دوره‌ها به‌عنوان بیان دینی پذیرفته شده و در برخی دیگر محکوم شده است؟ این‌ها و سؤالات دیگری است که اکنون به آن‌ها می‌پردازیم.

www.ketab.ir